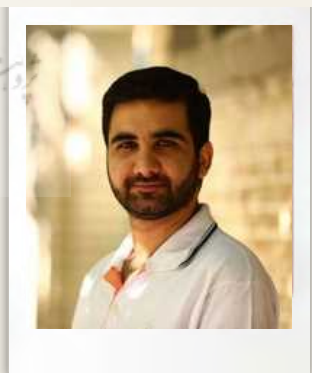
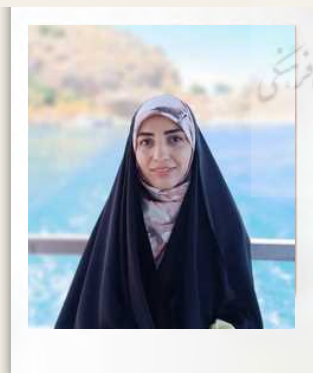


بازآفرینی هویت ایرانی در ادبیات کودک و نوجوان: ضرورتی برای نسل امروز



• حمید بابایی در مصاحبه با زهرا مظفری فرد

نویسنده و منتقد ادبی، در خصوص بازتاب هویت ایرانی در آثار کودک و نوجوان گفت: «ادبیات کودک و نوجوان برای اثرگذاری بر نسل امروز، ناگزیر است از روایت‌های کلیشه‌ای و کهنه فاصله بگیرد و با بهره‌گیری از زبانی نو و رویکردی مدرن، هویت پویا و ترکیبی ایرانی را بازتاب دهد؛ چراکه هویت ایرانی مفهومی ایستا نبوده و فرهنگ ما توانایی جذب و بازآفرینی عناصر را دارد.»



با توجه به ضرورت بازنمایی هویت ایرانی در ادبیات کودک و نوجوان و نیاز به ارتباط مؤثر با نسل امروز، خبرنگار فصلنامه «کاشانه ما» به گفت‌وگو با حمید بابایی، نویسنده، منتقد ادبی و فعال حوزه کتاب پرداخته است که متن آن را در ادامه می‌خوانیم:

۱. از نظر شما، «هویت ایرانی» در ادبیات کودک و نوجوان، یک مفهوم ثابت و تاریخی است یا پدیده‌ای پویا که با هر نسل تغییر می‌کند؟

به نظر من، برای پاسخ دادن به این مسئله باید ابتدا به این پرسش بنیادین بیندیشیم که اساساً «هویت ایرانی» چیست. اگر بتوانیم به این پرسش پاسخ دهیم، در حوزه هویت ایرانی در ادبیات کودک و نوجوان نیز به نتیجه‌ای روشن خواهیم رسید.

هویت ایرانی در واقع از دو ساحت عمده تشکیل شده است: بخشی از آن هویت اسلامی است و بخشی دیگر هویت تاریخی ایرانی. بسیاری کوشیده‌اند این دو را از یکدیگر تفکیک کنند، اما به گمان من این دو چنان درهم‌تنیده‌اند که جداسازی‌شان نه ممکن است و نه دقیق. هویت اسلامی ما نیز بی‌تردید با تشیع پیوند خورده و این مجموعه، ترکیبی واحد را شکل داده است.

نه می‌توان به هویت ایرانی خالص منهای دین بسنده کرد و نه می‌توان به هویتی کاملاً دینی تکیه زد و مؤلفه ایرانی را نادیده گرفت. این دو ساحت درهم‌تنیده‌اند و کلیتی واحد را پدید آورده‌اند.

در مقاطع مختلف تاریخی، هر یک از این وجوه پررنگ‌تر شده‌اند؛ برای نمونه، پیش از انقلاب بر مؤلفه‌های ایران باستان تأکید بیشتری می‌شد و پس از انقلاب، بر جنبه دینی هویت ایرانی توجه افزون‌تری صورت گرفت. اما اکنون، به نظر می‌رسد پس از تجربه‌های تاریخی گوناگون، به نوعی عقلانیت رسیده‌ایم که دریافته‌ایم این دو ساحت با یکدیگر در پیوندند و نمی‌توان یکی را به سود دیگری کنار گذاشت.

از این منظر، هویت ایرانی مفهومی پویا و در حال تحول است، نه مفهومی بسته و ایستا. افزون بر این، تاریخ نشان داده است که فرهنگ ایرانی توان آن را دارد که عناصر بیرونی را در خود جذب کند و به آن‌ها رنگ و بوی ایرانی ببخشد؛ اسلام در بستر فرهنگی ما صورت ایرانی یافته، مغولان در این سرزمین ایرانی شده‌اند و بسیاری از اقوام مهاجم در نهایت در فرهنگ

ایران هضم شده‌اند. بنابراین، در حوزه هویت نیز با پدیده‌ای پویا روبه‌رو هستیم که هرچند در عصر حاضر تحت تأثیر مباحث و جریان‌های غربی قرار دارد؛ اما توان جذب و بومی‌سازی آن‌ها را داراست. با این همه، شاکله اصلی این هویت همچنان بر پیوند ایران باستان و اسلام استوار است.

۲. چگونه می‌توان بدون افتادن در دام «ملی‌گرایی افراطی» یا «توصیف‌های کلیشه‌ای و قدیمی»، هویت ایرانی را به شکلی مدرن و جذاب برای نسل جدید بازتعریف کرد؟

من معتقدم در حوزه روایت، رمان‌نویسی و دیگر گونه‌های هنری، باید از تجربه‌های غرب نیز بیاموزیم. برای مثال، اگر به مجموعه «هری پاتر» بنگریم، درمی‌یابیم بسیاری از مفاهیم آن از دل سنت فرهنگی و روایی جهان غرب برآمده است، اما آن‌ها توانسته‌اند این مفاهیم را با بیانی امروزی و جذاب عرضه کنند.

در عین حال، نباید فراموش کنیم که ما نیز کشوری با پیشینه غنی اسطوره‌ای هستیم و هنوز بخش مهمی از زیست فرهنگی ما-حتی در میان نوجوانان-در پیوند با همین جهان اسطوره‌ای شکل می‌گیرد. چنین هویت تاریخی‌ای به آسانی از میان نمی‌رود. از این رو، به نظر می‌رسد باید به سوی روایت‌های نو حرکت کنیم؛ روایت‌هایی که در قالب رمان و دیگر گونه‌های ادبی، بر بنیاد سنت روایی کهن و اساطیر سترگ خودمان شکل بگیرند.

من شخصاً می‌کوشم مؤلفه‌های هویت ایرانی را با چاشنی طنز-به‌میزانی که برای مخاطب جذاب باشد-در آثارم بازتاب دهم. البته داوری درباره میزان موفقیت آن را باید به آینده سپرد و شاید در فرصتی دیگر بتوانم به آن پرداخت.

۳. در دنیای امروز که کودک و نوجوان با فرهنگ‌های جهانی (از طریق بازی و رسانه‌های دیجیتال) در تماس است، ادبیات ایرانی چه جایگاهی باید داشته باشد؟ همزاد شدن با جهان یا حفظ مرزهای فرهنگی؟

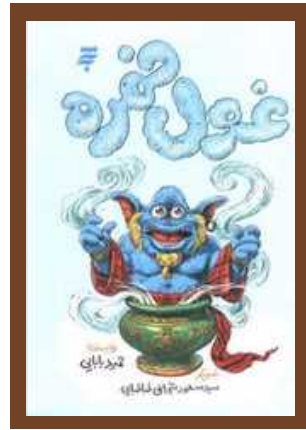
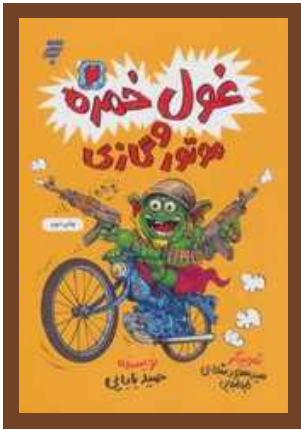
در مواجهه با فرهنگ جهانی، نه می‌توان به تقابل و ستیز روی آورد و نه می‌توان دچار هراس یا شیفتگی مطلق شد و چنین پنداشت که دیگران همه‌چیز دارند و ما هیچ نداریم. راه درست آن است که با شناخت عمیق فرهنگ خود، وارد گفت‌وگویی فعال با فرهنگ‌های دیگر شویم؛ جنبه‌های مثبت آن‌ها را بگیریم و عناصر ناسازگار را کنار بگذاریم. فرهنگ‌های دیگر ویژگی‌های خاص خود را دارند و ما نیز صاحب فرهنگی ریشه‌دار و چندلایه هستیم. همان‌گونه که پیش‌تر اشاره کردم، فرهنگ ایرانی تاریخی طولانی در جذب و هضم عناصر بیرونی دارد و آن‌ها را در خود بومی می‌کند. بنابراین، در عرصه مرزهای فرهنگی، نه لازم است همانند دیگران شویم و نه ضرورتی دارد آنان را به نسخه‌ای از خود تبدیل کنیم. کافی است ابعاد گوناگون فرهنگ خویش را - که بخشی از آن در اسلام و تشیع و بخشی در سنت باستانی، از هخامنشیان تا آیین زردشت، ریشه دارد - بشناسیم و آن را در عرصه گفت‌وگو وارد کنیم. این شناخت باید برای نسل جدید نیز تبیین شود. نه باید به آنان القا کرد که دیگران برتر مطلق‌اند و ما هیچیم، و نه باید به خودبزرگ‌بینی افراطی دامن زد. باید واقع‌بینانه گفت که دیگران در برخی حوزه‌ها، به‌ویژه در علم، پیشرفت‌های چشمگیری داشته‌اند و ما در برخی موارد پیشرفتی نداشته‌ایم؛ اما این امر به معنای تهی بودن ما از فرهنگ و سنت نیست. ما دارای پیشینه‌ای غنی هستیم و باید آن را در فضای گفت‌وگو و تعامل فرهنگی فعال کنیم.

۴. هویت در «جزئیات» نهفته است؛ شما چگونه از عناصر نمادین (مانند زبان، اساطیر، آداب و رسوم یا حتی معماری) در بافت داستان استفاده می‌کنید تا هویت را به صورت غیرمستقیم و بدون شعار منتقل کنید؟

در پاسخ به این پرسش، باید بگویم که تلاش کرده‌ام - هرچند نمی‌دانم تا چه اندازه موفق بوده‌ام - این ایده

را در آثارم محقق کنم. البته بازخوردهایی که از مخاطبان دریافت کرده‌ام عمدتاً مثبت بوده است، به‌ویژه درباره اثر «غول خمره». اگر بخواهم آن را به‌عنوان نمونه مطرح کنم، باید بگویم کتاب «غول خمره» از دل مباحث و روایت‌های کهن ما برمی‌آید. در فرهنگ و ادبیات ایرانی، غول موجودی است که معمولاً کارها را وارونه انجام می‌دهد و در عین حال، چهره‌ای شرور دارد؛ اما من این شرارت را به معنای شُرّ مطلق در نظر نگرفتم؛ بلکه آن را با نوعی بلاهت در رفتار و اندکی ساده‌لوحی و حتی حماقت آمیختم. به بیان دیگر، کوشیدم این شخصیت را از قالب یک موجود کاملاً اهریمنی خارج کنم و وجوهی انسانی‌تر به آن ببخشم. در کنار این عنصر اسطوره‌ای، مفهوم خانواده در فرهنگ ایرانی برایم اهمیت بنیادین داشت. در فرهنگ ما، خانواده همواره رکن اصلی زیست اجتماعی بوده است؛ حتی در زندگی شهری امروز نیز خانواده و به‌ویژه بزرگ خانواده جایگاهی محوری دارند. نمی‌خواهم وارد مثال‌های متعدد از شاهنامه شوم، اما برای نمونه می‌توان به نقش زال در هدایت و حفظ بنیان خانواده اشاره کرد، به‌ویژه در آنجا که حتی رستم نیز در تنگنا قرار می‌گیرد و چاره‌جویی به تدبیر او وابسته می‌شود.

مقصودم این است که این عناصر را برگرفته و در بستر فرهنگ امروزی بازآفرینی کردم؛ در قالب خانواده‌ای معاصر که مثلاً فرزندش خواهان پلی‌استیشن است و پسرعمویی درس‌خوان دارد. این تقابل‌ها زمینه شکل‌گیری داستان را فراهم می‌کند. با این حال، شاکله اصلی روایت از دل همان اسطوره‌های کهن و آداب و رسوم ما برمی‌آید. البته این عناصر باید چنان در تار و پود قصه تنیده شوند که برای مخاطب تصنعی و ناهمخوان جلوه نکنند. تلاش من این بوده است که این مفاهیم را به شکلی طبیعی بازتولید کنم. نمی‌دانم تا چه اندازه در این مسیر موفق بوده‌ام، اما بازخورد کودکان امیدوارکننده بوده است؛ آن‌ها می‌گفتند «این شبیه زندگی ماست» و در عین حال، جهان داستانی و شخصیت غول را نیز می‌پذیرفتند؛ غولی که ریشه در همان سنت کهن دارد. شاید در آثار دیگرم نیز بتوان این مسئله را دنبال کرد؛ برای مثال، در «سرزمین پنج خورشید» نیز رویکردی مشابه را دنبال کرده‌ام.



میان است و نه پیروزی؛ هر یک از این‌ها فرم خاص خود را دارد و در مسیر خاص خود حرکت می‌کند.

۶. به نظر شما، بزرگترین سوءتفاهمی که درباره «هویت ایرانی» در کتاب‌های کودک و نوجوان وجود دارد، چیست؟

من خود را در جایگاهی نمی‌بینم که بتوانم درباره این پرسش، به صورت قطعی و جامع اظهار نظر کنم؛ زیرا چنین پاسخی مستلزم آن است که ادعا کنم تمام آثار حوزه کودک و نوجوان را خوانده‌ام. با این حال، می‌توانم از زاویه‌ای دیگر به مسئله نگاه کنم. به نظر من، پیش از آن که پرسیم «هویت ایرانی در کتاب کودک و نوجوان چگونه بازتاب یافته است»، باید این پرسش را مطرح کنیم که اساساً «هویت ایرانی از منظر ناشران و مدیران کلان فرهنگی ما چه معنایی دارد». مسئله از همین جا آغاز می‌شود. به گمان من، بخش بزرگی از ناشران ما و نیز بسیاری از مدیران فرهنگی، درکی روشن و دقیق از مفهوم هویت ایرانی ندارند.

اتفاقاً مقوله افراط‌گرایی که گاه در تأکید بر مؤلفه‌های مذهبی دیده می‌شود و نیز افراط‌گرایی در برجسته‌سازی ایران باستان، هر دو تا حد زیادی از همین نگاه‌های مدیریتی و سیاست‌گذاری‌های فرهنگی ناشی می‌شوند. این وضعیت خطرناک است؛ زیرا نتیجه‌اش سردرگمی نسل کودک و نوجوان ماست.

ما سال‌ها مسئله هویت ایرانی و پیشینه ایران کهن را به سود برخی قرائت‌های صرفاً مذهبی نادیده

۵. نقش رسانه‌های تصویری و بازی‌های ویدئویی را در کنار ادبیات، در شکل‌گیری هویت نسل جدید چگونه می‌بینید؟ آیا ادبیات در این رقابت پیروز خواهد بود یا بازنده؟

برای من، اساساً بحث «پیروزی» و «بازندگی» میان فرم‌های مختلف روایت، بازی و دیگر رسانه‌ها مطرح نیست. ادبیات مسیر خودش را دارد؛ از گذشته چنین بوده و بازی و دیگر شکل‌های سرگرمی نیز مسیر مستقل خود را طی می‌کنند. یادم هست سال‌ها پیش مقاله‌ای یا یادداشتی می‌خواندم درباره این که سینما آمده و به ادبیات ضربه زده است، یا این که تلویزیون باعث شده مردم کمتر کتاب بخوانند و از این دست بحث‌ها. من اصلاً چنین نگاه‌هایی را قبول ندارم. به نظرم هر کدام از این رسانه‌ها راه خودش را می‌روند. بله، بازی‌های رایانه‌ای و بازی‌های ویدئویی بسیار جذاب‌اند؛ من خودم هم گاهی بازی می‌کنم، چرا که نه؟ اما این به آن معنا نیست که کتابم را نخوانم یا از ادبیات فاصله بگیرم.

من خیلی قائل به این نیستم که یکی جای دیگری را می‌گیرد. می‌خواهم بگویم این‌ها می‌توانند در کنار هم عمل کنند و حتی به هم کمک برسانند. در واقع، هر کدام مسیر خودش را می‌روند، اما می‌توانند بر یکدیگر تأثیر هم بگذارند. بسیاری از بازی‌های ویدئویی که می‌بینم، ظرفیت آن را دارند که به یک کتاب تبدیل شوند؛ همان‌طور که برعکس آن نیز صادق است و بعضی کتاب‌ها می‌توانند به بازی‌های ویدئویی تبدیل شوند. بنابراین، نه مسئله بازندگی در

۷. دنیایی که در آن، ارزش‌ها به سرعت در حال تغییر هستند، آیا نویسنده ادبیات کودک و نوجوان باید نقش «نگهبان ارزش‌های کهن» را بازی کند یا «راهنمای ارزش‌های نو» که با هویت ملی سازگار هستند؟

بگذارید خیلی صادقانه بگویم؛ نه نگهبان ارزش‌های کهن باشیم و نه راهنمای ارزش‌ها. نویسنده باید داستان خوبی تعریف کند. اغلب دوستان نویسنده را دیده‌ام که هیچ‌کدام به دنبال ترویج بدی و امثال آن نیستند. وقتی با خودشان صحبت می‌کنیم، همگی دغدغه‌های بچه‌ها را دارند، بچه‌ها را دوست دارند و...

به جز تعداد بسیار کمی که به این حوزه صرفاً از منظر بازار نگاه می‌کنند و فکر می‌کنند کتاب‌های کودک و نوجوان همچنان مخاطب دارد، اکثر دوستان نویسنده من در حوزه کودک و نوجوان، خودشان فرزند کوچک دارند، با نوجوانان در ارتباط هستند و در واقع در پی نوشتن یک اثر خوب هستند.

مهم‌ترین و اساسی‌ترین مسئله در حوزه ادبیات کودک و نوجوان، نوشتن داستان‌های جذاب و خواندنی‌ست. ما در جایگاهی نیستیم که بخواهیم به بچه‌ها پند و اندرز بدهیم؛ ما باید داستانمان را تعریف کنیم، داستان خوب بگوییم. در دل داستان، خیلی چیزها به طور طبیعی منتقل می‌شود. باید از حوزه‌های پند و نصیحت و اندرزگویی و نگهبانی ارزش‌ها و راهنمایی خارج شویم. اصلاً نویسنده باید این‌ها را رها کند. نویسنده باید یک داستان خوب، جذاب و به قول من «خوش‌مزه» برای مخاطبش تعریف کند. نباید در دام افراط‌گرایی ارزش‌های کهن بیفتیم.

گرفته‌ایم و این به نظر من، یکی از بزرگ‌ترین خطاهای مدیران فرهنگی ما بوده است. در مقابل، بخشی از فضای روشنفکری نیز دچار خطایی معکوس شده و کوشیده است هویت دینی ما را به نفع نوعی هویت‌گرایی ایران باستانی کنار بزند. این نیز به همان اندازه نادرست است. واقعیت آن است که هویت ایرانی را نمی‌توان از هویت دینی جدا کرد؛ این دودر کنار یکدیگر شکل گرفته‌اند و در طول سالیان دراز، با هم‌زیستی کامل، تداوم یافته‌اند.

مسئله اصلی این است که ما این هویت را درست نفهمیده‌ایم و به درکی عمیق و متوازن از آن نرسیده‌ایم. پیامد این سوءفهم، به کودکان و نوجوانان ما نیز منتقل شده است. وقتی بخش قابل توجهی از آنان بیشتر به آثار ترجمه‌گرایش پیدا می‌کنند و کمتر به سراغ آثار تألیفی داخلی می‌روند، بخشی از علت را باید در همین وضعیت جست‌وجو کرد. از یک سو، نویسنده می‌کوشد پیام را به صورت غیرمستقیم و هنرمندانه به مخاطب منتقل کند؛ اما از سوی دیگر ناشر همچنان بر شیوه‌های کهنه و مستقیم اصرار می‌ورزد.

من بارها آثاری را خوانده‌ام که به نظرم از نظر لحن و شیوه روایت، همچنان در فضای «کیهان بچه‌های» دهه شصت باقی مانده‌اند. وقتی با نویسنده گفت‌وگو می‌کنم، می‌بینم که مسئله لزوماً از او آغاز نشده، بلکه ناشر چنین چیزی از او خواسته است. ناشری که هنوز پس از چهار دهه، همان‌گونه می‌اندیشد و حاضر نیست نگاه خود را به‌روز کند، طبعاً نمی‌تواند ارتباطی زنده و مؤثر با مخاطب امروز برقرار کند. مشکل اصلی اینجاست که همچنان بر پیام‌های مستقیم، آشکار و گل‌درشت تأکید می‌شود؛ درحالی‌که کودکان و نوجوانان اساساً از این شیوه استقبال نمی‌کنند. بنابراین، مسئله را نباید صرفاً به حساب ضعف کتاب‌ها یا نویسندگان گذاشت. بخش مهمی از این بحران به ناشران بازمی‌گردد و دقیق‌تر از آن، به مدیران فرهنگی. به گمان من، مسئله اساسی این است که بسیاری از آنان هنوز خودشان نیز نمی‌دانند هویت ایرانی دقیقاً چیست؛ و شاید پیش از هر چیز، لازم باشد این مفهوم برای خود آنان روشن شود.